

حضور مادرانه زنان در قدرت و سیاست

مریم صانع‌پور*

چکیده

قدرت و سیاست در جهان مدرن همراه با خشونت و منازعه تعریف می‌شود. نگارنده این مقاله پیشنهاد می‌کند تا در کنار مردان، زنان نیز با حضور مادرانه شان در تصمیم‌گیری‌های کلان و سیاست ورزی‌های ملی و جهانی مشارکت داشته باشند تا صلح و مهربانی بر جوامع ملی و جهانی حاکم شود؛ تعاملات هم افزایانه در قدرت و سیاست، جایگزین تقابل‌های مخرب کنونی گردد؛ و به بیانی دیگر مادرانگی از حوزه خصوصی به حوزه عمومی تسری یابد. در این مقاله نظریه‌های معرفت‌شناسانه فیلسوفان زنانه‌نگر در انتقاد از عدم حضور زنان در قدرت و سیاست مدرن، در کنار آموزه‌های معرفت‌شناسانه اسلامی مطرح شده است تا در هر دو فرهنگ غربی و اسلامی، حضور برابر زنان در کنار مردان فضایی امن و مسالمت‌جویانه برای جوامع بشری ایجاد کند.

کلیدواژه‌ها: قدرت، سیاست، زن، اسلام، فمینیسم، مدرنیته.

۱. مقدمه

یکی از معضلات دنیای کنونی حذف زنان از حوزه عمومی و منحصر کردن ایشان به حوزه خصوصی است که این امر موجب شده تا دنیای قدرت و سیاست از ویژگی‌های مادرانه مانند شفقت، مهربانی، صلح‌طلبی، و جمع‌گرایی محروم شود. فیلسوفان فمینیست عدم حضور زنان در قدرت و سیاست را معلول مبانی نظری مدرنیته غربی و نظریه‌های سیاسی حاکم بر جهان می‌دانند و به این مبانی مردسالارانه مدرنیته معترض‌اند (pateman, 1988: 1-2). نگارنده این مقاله با توجه به شالوده‌های مدرن سیاست در ایران تلاش کرده تا موانع معرفت‌شناختی حضور زنان در قدرت و سیاست را با توجه به آموزه‌های معرفتی قرآن کریم

* استادیار گروه تاریخ و تمدن غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، saneapour@ihcs.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۱

برطرف کند بنابراین در این پژوهش اول) خاستگاه‌های معرفت‌شناسانه سیاست مدرن بررسی شده است؛ دوم) درآمدی بر معرفت‌شناسی حضور سیاسی زن در قرآن ارائه شده است. سوم) از ضرورت حضور مادرانه زنان در عرصه کنونی قدرت و سیاست در سطوح ملی و جهانی سخن گفته شده است تا قدرت و سیاستی صلح‌آمیز و مهرگسترانه، جایگزین قدرت و سیاست نزاع‌آمیز و قهرگسترانه شود.

۲. معرفت‌شناسی جایگاه زن در نظام سیاسی مدرن

نظام سیاسی مدرن مبتنی بر فلسفه دوره روشنگری است. واژه فلسفه به معنای دوست داشتن خرد است؛ و فیلسوف در این تعبیر به معنای مردی که نسال است که با تلاشی دائمی در جستجوی معرفت خداوند، حقیقت، نیکی، و زیبایی است.

در یونان باستان و براساس تعریف ارسطویی، عقل وسیله تمایز انسان از حیوانات معرفی شده است در این تعریف انسان تنها موجودی است که می‌تواند با استفاده از عقل و استدلال، نظام اجتماعی را شکل دهد و همین توانایی، از انسان موجودی الهی می‌سازد. به بیانی دیگر در این تعبیر استدلال به معرفت، و معرفت به الوهیت منجر می‌شود.

فیثاغوریان (۵۷۰ ق.م) نیز به اندازه سقراط، افلاطون و ارسطو، عقل را کانون مرکزی فلسفه می‌دانستند و ارسطو از سقراط و افلاطون آموخت که عقل در انسان راستین (Just man) فرمانروای احساس و غریزه است.

ارسطو زنان را مردانی ناقص تلقی می‌کرد اما (برخلاف افلاطون که حضور زنان را در جامعه، به شرط کنار گذاشتن احساساتشان تجویز می‌کرد) از احساسات زنانه پرورایی نداشت (Green, 1995:4-6; Nussbaum, 1986:307-17;378-98;1995:360-95)

مقولات متضادی که فیثاغوریان در قرن چهارم قبل از میلاد بنا نهاده بودند و تا دوره هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱م) مورد استفاده قرار می‌گرفت عبارت بودند از: محدود/ نامحدود، زوج/ فرد، کثیر/ واحد، چپ/ راست، زن/ مرد، متغیر/ ثابت، کج/ مستقیم، ظلمت/ نور، شر/ خیر، مستطیل/ مربع.

در میان این مقولات، عقل فراتر از همه قرار داشت و حد و مرز بقیه مجموعه را مشخص می‌کرد. این مقولات اخیراً به وسیله فلاسفه فمینیست مورد انتقاد قرار گرفته‌اند؛ فلاسفه ای مانند: میشل لدوف (Michele Ledoef) (۱۹۴۸)، لوسه ایریگاری (Luce

(Irigaray) (۱۹۳۰)، مارگارت ویتفورد، (Margaret witford) و ژنویو لوید (Genevieve Lloyd) که نویسنده اثری در مورد تاریخ عقل در فلسفه غربی است.

ژنویو لوید می نویسد در این مقولات، زن در گروه ظلمت، شر، محدود کج و... قرار گرفته است. همچنین زن در فلسفه غربی به صورت نیروی بی‌نظمی، اقلیم تاریکی، ابوالهول فساد، ورطه غیرمعقول، آواز خدایان زیرزمین، و دشمن منحرف کننده، ترسیم می‌شود. بنابراین در فلسفه غرب، زن برای نمادین کردن غیرعقلانیت مورد استفاده قرار گرفته و امر زنانه خارج از قلمرو فلسفه معرفی شده است. و در طرف مقابل عقل، امری مردانه تلقی، و مرد موجودی استدلال کننده شناخته می‌شود. در تصورات دوره روشنگری (Enlightenment) نیز عقلانیت مترادف مردانگی و متعالی است اما غیرعقلانیت به معنای زنانگی، و فاقد تعالی می‌باشد. همچنین در تمایز میان صورت و ماده فلسفی، صورت، مردانه؛ و ماده، زنانه معرفی شده است. (see Lloyd, 1993:3; 1996:437-53; cf. Aristotie, 1984, v2; Aquinas, 1981)

هر چند تعریف فلاسفه یونان باستان از عقل با تعاریف دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰)، بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) و کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) متفاوت است اما ترادف عقل با مردانگی در همه این برداشت‌ها مشترک است.

اما آیا منظور از عقلی که فلسفه غرب به مردانگی نسبت داده و زنان را در تقابل با آن یعنی غیرعقلانی (Irrational) مطرح کرده است، چیست؟

- آیا منظور از عقل، توانایی تجرید و انتزاع کلیات از مصادیق جزئی آن است؟

- آیا منظور از عقل، توانایی استدلال منطقی است؟

هر یک از این ادعاها نیازمند عرضه مدارک و استنادهای علمی است؛ مدارکی که هرگز ارائه نشده؛ بلکه فقط به پیشداوری‌های معرفت‌شناسانه اکتفا شده است. از این رو در نظریه پردازی‌های سیاسی مدرنیته، سازه‌های مردسالارانه، عملکردهای انسانی را به دو حوزه یعنی حوزه عمومی و خصوصی تقسیم کرده‌اند. وظایف و حقوق مردان را در حوزه عمومی طراحی نموده‌اند و وظایف زنان را به حوزه خصوصی محدود کرده‌اند. در چنین گفتمانی، زنان به علت حضور در صحنه اجتماعی (حتی برای انجام یک وظیفه مذهبی) سرزنش شده‌اند. بدیهی است در چنین شرایطی عقل اجتماعی زنان که تکوین و رشدش مستلزم مشارکت‌های اجتماعی است معطل می‌ماند و دچار ضعف می‌شود. در حالی که حضور زنان در هر دو حوزه عمومی و خصوصی از طرفی عقلانیت ایشان را در

تعامل با شرایط اجتماعی تقویت می کند و از طرف دیگر احساسات و عواطف مادرانه شان جامعه‌ای را شکل می دهد که به خشونت های سیاسی موجود در صحنه جهانی پایان خواهد بخشید.

معرفت‌شناسی های مردسالارانه غربی همچنین یک کوشش همه‌جانبه برای سروری و استعمارگری سیاستمداران غربی، جهت مالکیت و کنترل غیرغربیان و خلاصه یک اراده معطوف به قدرت است (Nietzsche, 1988:801)

شایان ذکر است که مدل های عقلی و اشکال استدلالی مردانه (به عنوان مبنای سیاست مدرن) ناشی از فاعلیت ذاتی مردان و منفعل بودن ذاتی زنان نیست بلکه به نحوی ظالمانه به زنان تحمیل شده است. تا جایی که زنان نه فقط هرگز سوژه معرفت تلقی نشده‌اند بلکه حتی به عنوان ابژه نیز از تصمیم‌گیری های مردسالارانه غایب بوده‌اند. (Alcoff & Potter, 1993:201-6) به دنبال چنین نگرشی استفاده ابزاری از زنان در زمینه های بی‌بند و باری، برهنگی، خودآرایی و روسپی‌گری در جوامع مدرن رواج یافت؛ و شخصیت فعال، خلاق، قضاوت نقادانه، رشد فضایل انسانی، و در یک عبارت «عقل عملی» زنان سرکوب شد. به عبارت دیگر، تفکر مردسالارانه هرگز اجازه نداده تا زنان در سطوح بالای تصمیم‌گیری حاضر شوند و در نتیجه خرد عملی شان رشد یابد و ذهن آنان بدون وساطت مردان، مستقیماً در جهان و بر روی جهان عمل کند. فعالیت‌هایی از قبیل گلدوزی، خودآرایی، و پوشیدن لباس های رنگارنگ و زیبا نمی‌تواند زمینه ایجاد و تقویت عقل و هوش باشد زیرا موضوع عقل، منفعل نیست. عقل زن با محدود شدن به حوزه خصوصی و انفعالی خانه پزمرده می‌شود و می‌میرد. در گفتمان مردسالارانه ادعا شده عقل زنانه فقط توان درک جزئیات را دارد و درک کلیات، یک توانایی مردانه است به عنوان مثال زنان بیش از آنکه مفهوم کلی «خیر» را درک کنند، به جزئیات این مقوله مانند نزاکت، ادب و مهربانی آگاهی دارند. در این گفتمان، زنان احمق، و مردان، تیزهوش هستند. حتی مردان عملکردهای عقلانی زنان را مورد تنفر و تمسخر قرار می‌دهند.

فلورانس نایتینگل در ۱۸۵۲ اخلاق‌گرایی مردسالارانه زمانه اش را به باد انتقاد گرفت و نوشت زنان تحت عنوان ادب و اخلاق از تجربه کردن عالم نهی شده‌اند و فقط هوش اخلاقی ایشان به امور جنسی، کارهای خانه، تزئینات خود و خانه، و اطاعت محض، منحصر شده است در حالی که آنچه به رشد عقلانی و قدرت تصمیم‌سازی انسان می‌انجامد ارتباطات اجتماعی و تصمیمات درون تاریخی است؛ تصمیماتی که درباره معنای زندگی گرفته می‌شود،

تا بر اساس آن انسان به طور صادقانه و مختارانه خط‌مشی خود را در زندگی مشخص کند. حتی رشد هوش جنسیتی نیز باید به گونه‌ای فعال صورت پذیرد که این امر منوط به تجربه مستقیم سؤالات، پاسخ‌ها، نظریه‌ها، و ایده‌ها است تا حضور انسانی - تاریخی - جهانی زن تعریف شود. در غیر این صورت زنان به ابزارهای جنسی - تبلیغی - پورنوگرافیک تبدیل می‌شوند و در نتیجه نمی‌توانند خالق ارزش‌ها و دارای هویت و اراده باشند. به این ترتیب زنان مملوک مردان خواهند شد، خواه همسر، پدر، برادر، و خواه مردانی که ایشان را به عنوان یک ابزار و شیء جنسی استعمار می‌کنند. (Fraser, Nancy, 1992:100-121)

در این رویکرد، زنان، نابالغ و مردان، بالغ هستند؛ چنانکه فریاد اعلام کرده بود تصمیمات زنانه مغرضانه و متعصبانه؛ و در نتیجه برداشت آنان از عدالت غیر واقعی است. در مدل لیبرال اخلاق نیز، که به انسانیت کلی توجه دارد، ایده‌ها و علائق زنان، به مثابه «دیگری» حاشیه‌ای شده، نادیده گرفته می‌شود و زنان انسان‌های ناقص، ابژه، مستعمره و تحت تسخیر، معرفی می‌گردند.

نانسی فریزر همچنین می‌نویسد آنچه کانت «عقل» می‌نامد به مرد سفیدپوست غربی تعلق دارد و این ادعای فراتاریخی به تسلط سیاسی مردان سفیدپوست غربی بر جامعه جهانی انجامیده است. در عصر روشنگری یکی از موضوعات تحقیق مردان، که سوژه تعقل‌کننده معرفی می‌شدند، زنان بودند در حالی که شایسته است برای ساختن جهانی عادلانه، در یک معرفت‌شناسی منصفانه و غیرمردسالارانه، شکاف میان «حوزه زنانه» (به معنای طبیعت، زیست‌شناسی، جنسیت) و «حوزه مردانه» (به معنای انسانی، اجتماعی، و فرهنگی) از میان برداشته شود. (ibid:50)

برخی از فلسفه‌های فمینیستی، برای عقلانیت، فاعلیت، احساس، اخلاق، و شایستگی ملاک‌های جنسیتی ارائه داده‌اند. در این باره مک میلان می‌نویسد: این نظریه که زنان، نوع متمایزی از شخصیت عقلانی و اخلاقی دارند، زنانگی را به عنوان نوع متفاوتی از ارزش‌های عقلی و عملی معرفی می‌کند. تفاوت مهم مک میلان و لوید این است که مک میلان صرفاً اختلاف جنسیتی را متأثر از ایده‌آل‌های عقل مدرن می‌داند اما لوید تأکید می‌کند که این امر باعث حذف زنان از قدرت شده است. بنابراین از طرفی لازم است یک هنجار تحصیلی هم وزن عقلانیت مردانه برای عقلانیت زنانه نیز طراحی شود. اما از طرف دیگر باید توجه داشت که در نفی عقل‌گرایی مدرنیته توسط فمینیست‌ها، «دیگری» فمینیست که

شاهد خارجی این عقل‌گرایی است، خودش محصول عقلانیت مردسالارانه مدرن است (Lloyd, 1993 : 109)

پاملا اندرسن جهت طراحی عقلانیت زنانه، امر زنانه را به عنوان تعهد عقلانی، ایشار عقلانی، و شور عقلانی مطرح می‌کند (Anderson, 1998: 196) و با ظاهر ساختن احساس مادری مدفون شده، عاطفه زنانه، و عقلانیت قائم به ذات ایمان زنانه، در جامعه جهانی، شکل معقولی از ارتباطات عشق و آزادی را در صحنه‌های سیاست ملی و جهانی نوید می‌دهد. (Mukta, 1994: 189)

نظر به مباحث اجمالی که در بالا ارائه شد، هر چند فلسفه‌های جدید فمینیستی، مبانی مدرنیته غربی را تهدید کرده اند، اما با توجه به گفتمان «جهانی شدن» در دنیای مجازی، تک صدایی غرب به پایان می‌رسد، و صدای نظریه‌های معرفتی جوامع مختلف به گوش می‌رسد، در شرایط کنونی می‌توان با مراجعه به معرفت‌شناسی قرآن و نقش وجودشناسانه الگوهای قرآنی در تجربیات زنده و اجتماعی زنان، درصدد رفع مشکلات معرفت‌شناسانه سیاست‌های خشونت‌آمیز و اقتدارگرایانه دنیای کنونی برآمد تا تقابل‌های تخریب‌کننده به تعامل‌های هم‌افزایانه تبدیل شود. و این مهم محقق نخواهد شد مگر این‌که نیمی از جامعه (که به جرم زنانگی از صحنه سیاست و قدرت حذف شده‌اند) با ویژگی مادرانه‌شان در مصادر کلان سیاسی حاضر شوند و نقش مادرانگی را از حوزه خصوصی به حوزه عمومی تسری دهند. پشتوانه نظری اسلام در قرآن به همراه الگوهای تاریخی از زنانی که گفتمانی صلح‌طلبانه را ارائه می‌کنند قدرت و سیاست را همراه باعدالت طلبی و ظلم ستیزی به نمایش گذارده‌اند. بازخوانی متون مقدس از منظر مسائل کنونی جامعه بشری امروزه می‌تواند متن صامت قرآن را به سخن آورد تا در تعاملات جهانی میان فرهنگ‌های مختلف دینی و غیر دینی، معرفتی روزآمد ایجاد کند از جمله در این بازخوانی ظرفیت‌های معرفتی و وجودی زنان کشف خواهد شد. دونالدسون معتقد است آموزه‌های اسلامی زنان را در نقطه اوج حقوق انسانی تعریف کرده است در نتیجه زنان مسلمان با تمسک به این آموزه‌های معرفتی و با تکیه بر آموزه‌های تاریخی صدر اسلام، در یک قالب جهانشمول اسلامی، در حال تخریب تفسیرهای سنتی مردسالارانه‌ای هستند که به نام اسلام بر ایشان تحمیل شده و مانع استیفای حقوق و اقتدار زنان شده است؛ در همین حال زنان مسلمان به تناسب شرایط متنوع و متکثر جغرافیایی‌شان در حال دفاع از گفتمان ملی - مذهبی‌شان در مقابل مخالفان هستند. به این ترتیب ایشان به علت تنوع و تکثر ملل و قومیت‌های مختلف

اسلامی، کوشش می‌کند نظریه معتدلی ارائه کنند که فرهنگ‌های متکثر جوامع اسلامی را در سراسر جهان پوشش دهد. به همین دلیل گاهی برحسب ضرورت از هویت‌های متکثر جوامع اسلامی صرف‌نظر می‌کنند، و بر وجوه اشتراک‌شان متمرکز می‌شوند. در نتیجه هریک از زنان مسلمان با وجود فرهنگ‌های متنوع، حمایت از دیگران را بر خود واجب می‌داند. به این ترتیب آنان در حال خلق خود به عنوان سوژه‌های تاریخ‌شان هستند و از این رو نقشی اساسی در ابداع و ساخت معرفت‌های جدید دارند. گفتمان جنسیت اسلامی نشان می‌دهد مراکز جدید معرفت‌شناسی زنان مسلمان در حال شبکه‌ای شدن در فضاهایی هستند که فرهنگ جهانی در حرکتی فرجام‌گرایانه به آن سو حرکت می‌کند. زیرا جهانی شدن معاصر ناچار است واقعیت‌های محلی را در فرآیندی متمرکز زداینده ملاحظه کند. هنگامی که زنان براساس هویت اسلامی‌شان، نسبت به دیگران متمایز می‌شوند؛ با عبور از نقطه نادیده گرفته شدن و تحقیر شدن «به وسیله قدرت‌های مسلط جهانی»، نشان می‌دهند که فردیت‌های جهانی شده‌شان متعلق به جوامع مختلفی است که قدرت‌های جهانی، از شنیدن صدای نقادی‌شان اعراض کرده‌اند و به علاوه حقوق اجتماعی‌شان نیز نادیده گرفته شده است. اما امروز این زنان به عنوان اعضاء گروه‌های مختلف شهروندان جهانی در جهت احقاق حقوق تضييع شده‌شان عمل می‌کنند؛ که این امر برای دستیابی به تعیین هویت گروه‌های اسلامی ضروری است؛ تا بتوانند معنایی فراملی از احقاق حق را برای خود شکل دهند. این وحدت جهانی زنان مسلمان می‌تواند مبنای یک جنبش جهانی موفق قرار گیرد که هرچند گاهی خشن، پرخاش‌جو و مبارز علیه ارزش‌ها و القائات نئولیبرال ایالات متحده و متحدانش است اما به گسترش یک استراتژی مؤثر مقاومت، درگیری، و ثبات قدم می‌انجامد که می‌توان آن را نقادی متکثر زنانی با هویت مشترک اسلامی نامید. (Donaldson & Puj-lan, 2002:143-145).

۳. معرفت‌شناسی زن در قرآن

شایسته است در ابتدا این نکته یادآوری شود که در این مقاله نظریات اسلام مطرح است نه عملکرد مسلمانانی که در طول تاریخ دچار انحرافات فراوانی نسبت به آموزه‌های اسلامی شده‌اند. در این قسمت ابتدا اصیل‌ترین متن اسلامی یعنی قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ای گروه مردمان تقوای الهی پیشه کنید که پروردگارتان شما را از نفسی واحد آفرید و از همان نفس زوجش را خلق کرد؛ و از آن دو تن مخلوقاتی فراوان، از مرد و زن در عالم پراکنده ساخت (۱/ نساء).

قرآن کریم برای نوع بشر فارغ از جنسیت، کرامتی خاص قائل است از این رو آفرینش نخستین جفت بشر را با خصوصیات نفسانی یکسان، به نفسی واحد ارجاع می دهد، که فراجنسیتی است

همچنین در برتری و تکریم انسان (خواه زن و خواه مرد) نسبت به سایر مخلوقات (حتی فرشتگان) در قرآن آمده است: «خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان مژده داد که جانشینی برای خود در روی زمین قرار می دهد و سپس آدم (ع) را از گل آفرید و از روح خود در او دمید.» (۲۸-۲۹/ حجر). «آنگاه همه اسماء را به آدم آموخت و به او دستور داد تا اسماء را به ملائکه عرضه دارد، آدم (ع) نیز در جایگاه معلم فرشتگان، اسماء را به ملائکه آموزش داد.» (۳۱/ بقره)

استعداد مقام خلیفه اللّهی، دانستن اسماء و اسرار الهی، نیروی انتزاع عقلانی، آزادی و اختیار در سیر به سوی کمال، همه و همه ممیزاتی بود که انسان را از سایر موجودات جدا کرده است و منجر به ادای احترام و سجده ملکوتیان، و نیز به تسخیر درآمدن عالم خاکی در برابر وی شده است. اما فقط یک موجود از تواضع در مقابل آدم (ع) سرباز زد و آن هم ابلیس بود که همواره به کار اغوای آدم و فرزندانش اشتغال داشته است.

«خداوند کریم پس از آفرینش آدم ابوالبشر جفت وی حوا را از همان نفسی خلق کرد که او را خلق کرده بود» (۱/ نساء) نفسی که جنسیت پذیر نیست و از این رو در سرشت و ماهیت هیچ تفاوتی میان آدم (ع) و همسرش نیست و از این رو آدم و حوا علیهما السلام هر دو شایسته مقام خلیفه اللّهی، آموزش اسماء، تعلیم اسماء به فرشتگان، و نیز مسجود فرشتگان بوده اند. آدم (ع) اما بدون حوا ناقص بود «پس حوا تکمیل کننده، و آرامش بخش او شد؛ در نتیجه مودت و رحمت اولین خانواده انسانی را فراگرفت» (۲۱/ روم)

طبق آیات قرآن پس از شکل گیری اولین خانواده بشری در زمین خداوند فرمود:

ای آدم با جفتت در بهشت منزل گزینید و از هر چه خواستید تناول کنید اما نزدیک این درخت نروید که بر خود ستم خواهید کرد. آنگاه شیطان آدم و حوا را فریب داد تا زشتی های پوشیده آنان پدیدار شود و به دروغ گفت خدا شما را از این درخت نهی کرد تا مبادا هر دو تبدیل به فرشته شوید یا عمر جاویدان یابید اما من با راهنمایی تان

به طرف آن درخت، شما را به خیر دلالت می‌کنم. و هنگامی که آدم و حوا از آن درخت تناول کردند زشتی هایشان آشکار گردید پس بر آن شدند که با برگ درختان بهشتی خود را بپوشانند. و خداوند فرمود آیا من شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان سخت با شما دشمن است؟ آدم و حوا گفتند خدایا ما بر خویش ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و مورد رحمت قرار ندهی از زیانکاران خواهیم بود (۱۹- ۲۳ / اعراف).

در آیات مذکور به آدم و حوا یکسان خطاب شده است و در هیچ مرحله‌ای زن به عنوان وسوسه کننده و فریب دهنده مطرح نشده؛ از این رو قرآن کریم حوا را به طور جداگانه مورد مؤاخذه قرار نداده است. طلب استغفار آدم و حوا هم به صورت تنبیه آمده است. پس از استغفار آن دو، خداوند توبه آدم و جفتش را پذیرفت، هدایتش فرمود و آدم(ع) را به مقام نبوت برگزید.

در سفر تکوین تورات پس از آفرینش آسمان، زمین، نباتات، و حیوانات صحبت از آفرینش آدم به میان می‌آید «و خداوند خدا، آدم را از خاک زمین خلق کرد، در بینی او از نفس حیات دمید و آدم زنده شد [که این مطلب دال بر خلقت آدم از خاک و مورد تأیید قرآن کریم است، اما نکته مورد اختلاف بین قرآن و عهد عتیق درباره فریب شیطان این گونه ذکر شده است] خداوند خدا، آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن جا کار کند و از آن باغ نگهداری کند. و خداوند خدا، به آدم دستور داد می‌توانی از میوه همه درختان باغ تناول کنی ولی از درخت علم به حق و باطل نباید تناول کنی چون وقتی از آن خوردی حتماً خواهی مرد. خداوند خدا گفت: خوب نیست آدم تنها باشد من یک یار مناسب برای او خلق می‌کنم... و خداوند او را خواب کرده یکی از دنده‌هایش را برداشت و زن را از آن دنده خلق کرد.» در فصل سوم در مورد هبوط آدم(ع) آمده: «... مار به زن گفت: آیا خداوند واقعاً گفته تو نباید از هیچ درخت باغ تناول نمایی؟ زن به مار پاسخ داد ما می‌توانیم از میوه‌های درختان باغ بخوریم ولی خداوند گفته شما به میوه درختی که در وسط باغ است نباید دست بزنید چون خواهید مرد. مار گفت شما مطمئناً نخواهید مرد؛ خداوند می‌داند اگر از آن بخورید چشم هایتان باز خواهد شد و مانند خداوند خوبی و بدی را خواهید شناخت. هنگامی که زن دید میوه درخت برای غذا خوب و زیبا است و برای کسب علم مطلوب است، مقداری برداشت و از آن خورد و مقداری به همسر خود که با او بود داد و او نیز خورد. پس چشم های آنان باز شد و دیدند عریان هستند سپس برگ های انجیر را به

هم دوخته برای خود پوشش تهیه کردند.» «خداوند خطاب به آدم می‌گوید: آیا شما از درخت ممنوعه تناول کرده‌اید؟ آدم گفت زنی که نزد من گذاشتی به من مقداری از میوه درخت را داد و من خوردم. خداوند به زن گفت چرا این کار را کردی زن گفت مار من را فریب داد و من خوردم ... خداوند به زن گفت من درد تو را در به دنیا آوردن فرزند افزایش خواهم داد، تو با درد زایمان خواهی کرد، علاقه تو برای شوهرت خواهد بود و او بر تو حاکمیت خواهد داشت. سپس آدم و حوا از بهشت اخراج شدند و به زمین هبوط کردند.»

نکته مهم در این مقایسه، زمان خلقت زن در عهد عتیق است؛ به نظر می‌رسد آفرینش زن تا بعد از ورود آدم به بهشت، و منع وی از درخت ممنوعه به تعویق افتاد و دقیقاً بعد از آن که خداوند آدم را از خوردن میوه منع کرد، صحبت از خلقت زن به میان آمد؛ گویی تا قبل از مطرح شدن درخت ممنوعه و گناه آدم، خلقت زن لازم نبود، بنابراین خلقت او فقط مقدمه‌ای برای گناه کردن آدم و هبوطش از بهشت بود. اما همانگونه که قبلاً اشاره شد قرآن کریم در مورد تناول آدم و حوا از شجره ممنوعه هر دو را مسئول دانسته و تفاوتی میان ایشان قائل نمی‌شود در حالی که عهد عتیق صریحاً ابراز می‌دارد که مار ابتدا به سراغ حوا رفته، او را فریب داده؛ و سپس حوا میوه را به آدم داد تا بخورد. این تصویر، همه مسئولیت هبوط آدم را به عهده حوا می‌گذارد. همانگونه که در جملات بعد آدم گفت حوا میوه را به من داد. به این ترتیب تلویحاً خود را از گناه مبری دانست و مسئولیت آغاز فتنه را به عهده زن گذارد. و نیز اقرار زن به اینکه مار را فریب داد تأییدی است بر این که فریب اصلی را حوا خورد و در نتیجه طبق متن تورات، زن منشأ آغاز گناه و نیز مجرای ورود شیطان معرفی شده است. یعنی اولین گناه نوع انسان، به وسیله زن انجام گرفته است و به همین علت، زن محکوم به تحمل درد زایمان می‌شود و به دنیا آوردن فرزندان نوع انسان که از مقدس‌ترین وقایع خلقت به حساب می‌آید مجازات گناه زن، و نتیجه نفرین الهی تلقی شده است. بدین ترتیب جنس مؤنث برای همیشه منشاء شرور و معاصی شناخته می‌شود و قوای جنسی که خداوند به منظور ادامه نسل در انسان قرار داده به مثابه قوه‌ای شیطانی مطرح می‌گردد.

اما قرآن کریم هرگز زن را عامل گناه و هبوط آدم تلقی نکرده، بلکه او را نیز چون مرد فطرتاً شایسته خلیفه الهی و مسجود ملائک معرفی کرده است، چنانکه در قرآن آمده «خداوند شما [انسان‌ها] را جانشینان خودش در روی زمین قرار داد» (۶۲/ نمل) پروردگار

جهانیان این خلافت را به مردان اختصاص نداد بلکه به نفس فراجنسیتی انسان تخصیص داد.

براساس آیات ذکر شده زن و مرد مکمل یکدیگر هستند و نه تنها وجود زن در کنار مرد در قالب خانواده باعث سکونت و آرامش وی می‌شود بلکه حضور زن در صحنه اجتماعی نیز به سکونت، آرامش و رأفت و محبت اجتماعی منجر خواهد شد و هر گاه ابعاد مختلف اجتماعی از جمله بُعد سیاسی جامعه از حضور آرامش بخش زن محروم شود نتیجه‌ای جز نهادینه شدن جنگ، خشونت و اضطراب در صحنه‌های سیاسی نخواهد داشت.

۴. وجودشناسی سیاسی زن در قرآن

پس از بررسی معرفت‌شناسانه زنانگی در قرآن، وجودشناسی زن نیز با نمونه‌های متعدد قرآنی قابل بررسی است. یکی از نمونه‌های مورد بررسی، کنیزی سیاهپوست به نام هاجر است که فرعون مصر به ساره همسر ابراهیم بخشیده بود. (محلّاتی، ۱۳۶۸: ۱۴۰) و ساره که از نداشتن فرزند و بی وارث ماندن نبوت خلیل‌الله نگران بود هاجر را که بسیار متقی و بزرگواری بود شایسته همسری شوهرش معرفی کرد و ابراهیم خلیل(ع) نیز پیشنهادش را قبول کرد. به دنبال این ازدواج، هاجر فرزندی آورد که نامش را اسماعیل نهادند.

با تدبیر در داستان زندگی هاجر نقش فعال وی در تربیت اسماعیل پیامبر، آباد شدن سرزمین مکه، و نیز زمینه‌سازی جهت ساختن بیت‌الله روشن می‌شود.

هاجر این بنده مقرب خداوند، پیامبری را در دامان خود پروراند که جز گاهگاهی که ابراهیم به دیدارشان می‌آمد، سایه پدری بر سر نداشت و ابراهیم با اطمینان تربیت اسماعیل را که قرار بود خاتم پیامبران(ص)، از سلاله پاکش متولد شود، برعهده هاجر گذاشته بود تا جایی که این فرزند تحت تربیت هاجر در نوجوانی چنان در معرفت‌الله غرق شده بود که وقتی ابراهیم دستور ذبحش را از طرف خداوند، را با وی در میان گذارد اسماعیل در نهایت تسلیم و رضا پاسخ داد که «ای پدر هرچه مأموری انجام ده که انشاءالله مرا از صابرين خواهی یافت.» (۱۰۲/صافات)

سرانجام پس از اینکه هاجر دارفانی را وداع گفت «بدن پاکش را در جوار خانه خدا به خاک سپردند و این نیز به خواست پروردگار تبارک و تعالی بود تا در طول تاریخ تمامی موحدان، طواف‌گر اخلاص، ایثار، توکل، و رضای زنی سیاهپوست باشند زیرا زن و مرد

بودن یا سیاه و سفید بودن هیچ یک ملاک برتری نزد خداوند نیست بلکه «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (۱۳/ حجرات)

قرآن کریم بلقیس را نیز به عنوان نمونه‌ای شایسته از استعداد‌های لایتناهی زنان معرفی می‌کند، چهره پردازی شخصیت ملکه سبا در قرآن کریم دیدگاه کسانی را باطل می‌سازد که زن را موجودی منفعل، احساساتی، بی‌تدبیر، مقطعی‌نگر و فاقد قدرت تصمیم‌گیری معرفی کرده‌اند و براین باورند که مردان به تنهایی قادر به اداره شئون عالی حاکمیتی هستند.

شایان ذکر است که در منظومه آیاتی که به جنس زن در قرآن پرداخته شده، بیشترین آیات مربوط به نقش حاکمیتی و قدرت سیاسی زن است که در این مجال فقط برخی از آن‌ها بررسی می‌شود.

در قرآن کریم آمده سلیمان پیامبر بر جن و انس حکومت داشت و زبان حیوانات را نیک می‌دانست، هدهد برای وی خبر آورد که «من زنی را در ملک سبا یافتم که بر مردم آن کشور پادشاهی دارد و به او همه نعمت‌های دنیوی عطا شده است، و فرمانروایی با عظمتی دارد.» (۲۳/ نمل)

در تفسیر این آیه آمده است هر آن چه حاکمیت‌های عظیم محتاج به آن هستند مانند قاطعیت، دور اندیشی، احتیاط، تصمیم راسخ، سطوت، شوکت، گستره عظیم، خزانه سرشار، ارتشی نیرومند، و رعیتی فرمانبردار برای ملکه سبا موجود بود (طباطبایی، ۱۳۶۱: ۳۰ / ۲۷۲) قرآن کریم از قول هدهد می‌گوید:

آن زن را با تمام رعیتش یافتم که خدا را از یاد برده بودند و به جای خدا خورشید را می‌پرستیدند، شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه می‌داد و آنها را به کلی از راه خدا باز می‌داشت تا هرگز به حق هدایت نشوند (۲۴/ نمل).

طبق این آیات بلقیس از نظر جاه و جلال در جایگاهی چون فراعنه بود و از انگیزه‌های دنیا طلبی و خداستیزی فرعون چیزی کم نداشت اما آیا برخورد او با حق، همانند برخورد مردان قدرتمند تاریخ چون فرعون، قارون، نمرود، و شداد بود؟

در ادامه داستان، سلیمان به هدهد فرمود اینک نامه من را به جانب آنان ببر تا ببینی چه پاسخی می‌دهند. و هنگامی که هدهد نامه را از منقار انداخت ملکه به شگفت آمد و نامه را بگرفت، به دقت مطالعه کرد و آن را بسیار مهم یافت سپس رو به مردان دربارش کرده

گفت نامه بزرگی به من رسیده است. که آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خدای بخشنده مهربان است (۲۸-۳۰/ نمل)

در مقایسه با خسرو پرویز که به علت تقدم نام پیامبر اسلام بر نام خود در نامه حضرت محمد(ص) در نهایت گستاخی، نامه را پاره می کند زنی چون بلقیس با نهایت ادب و تدبیر و با احتراز از خشونت، محتوای نامه را می خواند که: «بر من برتری مجوئید از فرمانم سرپیچی نکنید و تسلیم امر من شوید.» (۳۱/ نمل) آنگاه بلقیس به مشورت با صاحب نظران می پردازد و می گوید «ای رجال کشور به کار من رأی دهید که تاکنون بی حضور شما تصمیم نگرفته ام» (۳۲/ نمل). این آیه نشان می دهد که مشاوره با صاحب نظران و احتراز از استبداد رأی، نشانه رشد شخصیتی بلقیس بود؛ به بیانی دیگر قدرت فراوان، او را خودمحور و مغرور نساخته بود. وی در اوج جبروت پادشاهی اش، فضائل اخلاقی خویش را حفظ کرده و در مقابل شوکت فراوانش دچار خودباختگی نشده بود. (طباطبایی، ۱۳۶۱: ۲۸۶۳۰)

رجال مملکت به او گفتند ما نیرویی کامل داریم و مردان جنگجوی مقتدری هستیم ولی اختیار با شماست تا به صلح یا جنگ دستور فرمایید. بلقیس گفت پادشاهان چون به دیاری حمله کنند آن را ویران می سازند و عزیزترین اشخاص را ذلیل ترین می گردانند و سیاست شان چنین است (۳۳-۳۴/ نمل).

نقل و تأیید این سخن حکیمانه بلقیس در قرآن کریم، نفی کننده نظریه مدرنیته غربی در مورد غیرعقلانی بودن زنان است، از این آیه برمی آید که رجال مملکت میل داشتند جنگ کنند اما ملکه شروع به مذمت جنگ کرد و گفت جنگ عاقبتی جز غلبه یکی از دو طرف و شکست طرف دیگر یعنی فساد قریه ها و شهرها، و ذلت عزیزان ندارد و چون چنین است نباید بدون تحقیق اقدام به جنگ کرد بلکه باید نیروی خود را با نیروی دشمن بسنجیم. اگر تاب نیروی او را نداشتیم تا جایی که راهی به صلح و مسالمت داریم، اقدام به جنگ نکنیم مگر اینکه جنگ تنها راه باشد. پس «نظر من این است که هدیه ای برای او بفرستیم تا ببینیم فرستادگان ما چه خبری می آورند؛ آن وقت تصمیم به جنگ یا صلح خواهیم گرفت» (۳۵/ نمل) در این آیات نهایت عاقبت اندیشی، کاردانی، استدلال منطقی، سیاست محکم، و دلایل متقن یک حاکمیت سیاسی مشاهده می شود. این زن تحت تأثیر سخنان ستیزه جویانه مشاورانش قرار نگرفت و از روی خشم و قهر مبتنی بر احساسات مقطعی با مسئله برخورد نکرد بلکه راهی براساس منطق و سیاستی مدبرانه ارائه کرد.

سپس قرآن کریم می‌فرماید «چون فرستادگان بلقیس به حضور سلیمان رسیدند [وی به هدیه آنها اعتنائی نکرد و] گفت شما می‌خواهید مرا به مال دنیا مدد کنید؟ آنچه خدا به من عطا فرموده بسیار بهتر از هدیه ناچیز شما است. آری شما خود به این هدایا شاد می‌شوید [اما این متاع فانی پشیزی در نظر نیاید]. ای فرستاده بلقیس با هدایا به سوی ایشان بازگرد که من لشگری بی‌شمار می‌فرستم که هرگز نتوانند در مقابل آن مقاومت کنند و ما آن‌ها را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون خواهیم کرد مگر اینکه به دین توحید بگروند. آنگاه سلیمان به حضار بارگاه گفت کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود، خواهد آورد [از آن میان] عفریت جن گفت من برای آوردن تخت او قادر و امین هستم؛ و می‌توانم پیش از برخاستن تو از جایگاه قضاوت، آن را به حضورت آورم. آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود گفت من پیش از چشم برهم زدنی، تخت را به اینجا می‌آورم و هماندم [تخت را] حاضر کرد. چون سلیمان، سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت این توانائی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر می‌گویم یا کفران می‌کنم و هر که شکر نعمت حق کند به نفع خویش شکر کرده زیرا خدای بی‌نیاز کریم و مهربان است». سلیمان خواست تا بدین وسیله ملکه سبا بواسطه معجزه باهره او بر نبوتش پی ببرد و همین‌طور هم شد. آنگاه سلیمان تخت بلقیس را تغییر شکل داد تا بنگرد که وی سریر خود را خواهد شناخت؟ هنگامی که بلقیس آمد از او پرسید آیا عرش تو چنین است وی گفت گویا همین است و ما پیش از این می‌دانستیم و تسلیم امر سلیمان بودیم.» (۳۶/۴۲/نمل)

در آیات فوق قرآن کریم رشد عقلانی و پای‌بندی به تحقیق و بررسی را در نحوه حاکمیتی ملکه سبا یادآور می‌شود.

آنگاه به بلقیس گفتند اینک در ساحت این قصر داخل شو، وی چون قصر سلیمان را مشاهده کرد از فرط صفا و تالو پنداشت که لجه آبی است و جامه از پا برگرفت، از آن دستگاه با عظمت نبوت و سلطنت به شگفت آمد، و گفت بارالها! سخت بر نفس خویش ستم کردم و اینک به همراه رسول تو تسلیم فرمان پروردگار عالمیان گردیدم (۴۴/نمل)

در مقایسه با فرعون که آن همه معجزات حیرت‌انگیز را از موسی دید اما روز به روز کفرش افزوده شد، زنی چون بلقیس در قرآن معرفی می‌شود که به تمام افکار و اعتقادات نادرست خود و قومش پشت پا زد، توبه کرد، با دلی خاضع به خدای یکتا ایمان آورد و

کوچک ترین مقاومتی در پذیرش حق از خود نشان نداد. داستان بلقیس توانایی زنان جهت حضور در عالی ترین جایگاه سیاسی جامعه را به اثبات می‌رساند و مدیریتی عقلانی را همراه با رأفت و دقت نظر زنانه به جوامع انسانی معرفی می‌کند.

همچنین قرآن کریم آسیه را زنی ظلم‌ستیز معرفی می‌کند که دیوارهای آهنین زندان مخوف ضد ارزش های حاکم بر محیط کفرآلود جامعه اش را با قدرتی مافوق تصور درهم شکست و خویشتن فطری و خدائی خود را از درون حصارهای پیچ در پیچی که انسانیت مردان و زنان جامعه را مسخ کرده بود، بیرون کشید. او زنی بود که قرآن کریم به عنوان الگوئی نیکو به تمام زنان و مردان تاریخ بشری معرفی می‌کند تا هرگز شرایط موجود را توجیه کننده گمراهی خویش قرار ندهند. قرآن مجید با معرفی چهره خداجوی آسیه، پیروزی بُعد رحمانی جوامع بشری را بر بُعد شیطانی، به نمایش می‌گذارد و نیز در رد نظریه کسانی که معتقدند زن ذاتاً موجودی سطحی نگر و مفتون تجملات و تشریفات ظاهر فریب است نمونه‌ای رسا ارائه می‌دهد.

قاطعیت آسیه در پیمودن مسیر حق نشان می‌دهد که برخلاف مشهورات ادبیات مردسالارانه، زنان، سست عنصر و متزلزل نیستند زیرا این وی با مقاومت در برابر فشارهای فرعون ایستادگی کرد و حاضر نشد جز خدا کسی را بپرستد تا سرانجام فرعون دستور داد سنگ بسیار بزرگی بر سرش بیفکنند و او را زیر آن خرد کنند.

ترسیم سیمای جهل ستیز، خرافه گریز، و ضد ستم آسیه در آیات قرآن، فرضیه کسانی را که معتقدند نباید با زنان مشورت کرد باطل می‌کند، زیرا اگر فرعون تا آخر کار از آراء صحیح و محکم آسیه تبعیت می‌کرد، خودش و پیروانش را در ورطه بلا غرق نمی‌ساخت و در آتش جاودانه دوزخ سرنگون نمی‌کرد. زن آزاداندیش و صالح می‌تواند بهترین مشاور و راهنما در طریق رستگاری جوامع بشری باشد.

تفکر در زندگی و شهادت آسیه، زنان را از استعدادهای نهفته شان آگاه می‌سازد و در می‌یابند آسیه که نه تنها چون فاطمه (س) و مریم (س) از سلاله انبیاء نبود، بلکه شرایط حاکم بر محیط زندگی اش می‌توانست از او انسانی مسخ شده و خوش گذران بسازد، اما با استمداد از خداجوئی فطری اش به درجه‌ای رسید که خاصان درگاه ربّ به جایگاهش در بهشت غبطه می‌خورند.

باید توجه داشت که قرآن کریم در مقابل ۲۳ زن صالح که اعتقادات، نظرات و کردارشان جوامع بشری را به فلاح و رستگاری رسانیده، فقط از سه زن کافر و ناصالح

سخن به میان آورده است و این امر بیانگر ظرفیت های بالای وجود زنان و نقش تعیین کننده آن ها در رشد و تعالی انسانیت در دو حوزه خصوصی و عمومی است. قرآن کریم بر خلاف گفتمان های مردسالارانه هرگز زنان را به حوزه خصوصی محدود نکرده است بلکه بیشترین گزارش های تاریخی قرآن، از نقش فعال زنان در حوزه عمومی و صحنه های اجتماعی حکایت می کند؛ از حاکمیت سیاسی بلقیس گرفته تا تفرعن ستیزی آسیه، و اگر از نقش مادری مریم سخن گفته می شود این نقش، رسالت اجتماعی و تاریخ ساز پیامبران را شکل می دهد. هاجر نیز در یک تاریخ قدسی ترسیم می شود که مدفنش، مطاف حجاج قرار داده شده است. همه این شواهد قرآنی مقدمه ای است بر حضور فعال و تعیین کننده زنان صدر اسلام مانند نقش منحصر به فرد اقتصادی - اجتماعی حضرت خدیجه در شکل گیری آیین جهانی اسلام، و نقش منحصر به فرد سیاسی - تاریخی حضرت زینب در استمرار عدالت خواهی و ظلم ستیزی آیین جهانی اسلام.

۵. ضرورت حضور زنان در قدرت و سیاست کنونی

چنانکه گذشت براساس آموزه های قرآنی نقش زنان در سیاستگذاری و اجرای حاکمیت های سیاسی بسیار تعیین کننده است. این نقش همچنین در سنت نبوی و عملکرد ائمه اطهار به عنوان تحقق عینی قرآن و سنت، امری آشکار است زیرا نه تنها در زمان حیات پیامبر اسلام، زنان در صحنه های تصمیم گیری های کلان اجتماعی حضوری فعال داشتند بلکه در زمان امامان نیز این حضور تداوم داشت.

پاملا اندرسن فیلسوف دین فمینیستی دانشگاه آکسفورد به نقل از فاطمه مرنیسی می نویسد در تمام دوران تاریخ، عصری چون عصر حیات پیامبر اسلام یافت نمی شود که زنان از حقوق برابر با مردان بهره مند بودند و دوش به دوش مردان در تمامی صحنه ها حضور داشتند اما بعدها متأسفانه به اسم مسلمانی، زنان، بار دیگر به حوزه خصوصی رانده شدند. (Mernissi, 1996: 13) که این امر همواره در طول تاریخ جوامع انسانی را از حضور مادرانه و تلطیف کننده زنان در قدرت و سیاست محروم کرده است. همانگونه که خارج کردن زنان از نظریه قدرت و سیاست در دوره روشنگری به خشونت گفتمان قدرت و سیاست منجر شد و در قرون اخیر جوامع بشری شاهد گسترده گی جنگ و خونریزی در سطحی جهانی هستند. امروزه موج سوّم فمینیسم نیز مروج حضور عقلانیت مادرانه - زنانه در سطوح بالای سیاسی است؛ نظریه ای که هزار و چهارصد سال پیش توسط منشور

جاودانه اسلام، یعنی قرآن به تمامی زمان ها و مکان ها عرضه شد. علاوه بر آیات قرآن کریم روش زندگی ائمه اطهار نیز مؤید حضور تعیین کننده، نقش آفرین و فعال زنان در بالاترین سطوح سیاسی بود. جاهلیت چهارده قرن پیش در عربستان دختران را به جرم جنسیت شان زنده در گور می کرد، اما در همین شرایط محیطی، حضرت محمد(ص) مدافع حضور زنان در بالاترین سطوح سیاسی - اجتماعی و حتی حضور در جبهه های جنگ بود. نام زنان رزمنده ای در گزارش های تاریخی ذکر شده که پیامبر را در جنگ ها همراهی می کردند؛ زانی مانند ام سنان الاسلامیه (محلاتی، ۱۳۶۸ : ۲۳۶/۱) امیه دختر قیس بن ابی صلت (همو، ۴/ ۵۴)، حمنه دختر عمه حضرت رسول (همو: ۴/ ۶۷۹)، زرقاء دختر عدی بن قیس حمدانی (همان: ۲۸۱) صفیه عمه پیامبر(بهشتی، ۱۳۶۸ : ۱/ ۷۱) کعبیه دختر سعید اسلمی (محلاتی، ۱۳۶۸ : ۱/ ۲۳۴) لیلا غفاری، نسبیه دختر حارثه انصاری، ام ابان دختر عتبه بن ربیع، و... (همو: ۲۰۰)

تجربیات خشونت آمیز اقتدارگرایی و استعمار سیاسی دوره روشنگری غرب نیز جوامع بشری را به ضرورت تغییر گفتمان فعلی از قدرت و سیاست فرامی خواند مستلزم حضور مادرانه زنان (یعنی نیمه غایب جمعیت بشری از تصمیم گیری های سیاسی) در کنار مردان است؛ تا در صحنه های سیاست ورزی و قدرت، عقلانیت مهرورزانه، صلح جویانه، و مادرانه زنان، زمینه های عدالت و حق مداری را در سطوح ملی و جهانی مهیا کند و به استبداد رأی و فرعونیت قاهرانه ای که نتیجه غیاب زنان از حوزه قدرت و سیاست بوده است، پایان دهد. گفتمانی که قرآن کریم با ارائه حاکمیت و رهبری صلح جویانه بلقیس در بالاترین سطح قدرت و سیاست ارائه کرده است. قدرت مسالمت طلبانه ای که لازم نبود با خشونت و استبداد جمع شود. و همین مولفه ها موجب شد تا جامعه تحت فرمانش رستگار شود.

این حاکمیت حق طلبانه را می توان با حاکمیت های حق ستیزانه فراعنه مقایسه کرد که اگر در زمان موسی (ع) نیز حضور سرنوشت ساز آسیه در سیاستگزاری فرعون نبود جامعه به طریق توحیدی سوق داده نمی شد و این امر نیز به ضرورت حضور عقلانیت عاطفی، مادرانه و رحمت گستر زنانه در گفتمان قدرت و سیاست صحنه می گذارد. دلیل دیگر این ادعا واقعه عاشورا است. امام حسین (ع) همه زنان اهل بیت را از پیر و جوان به رزمگاه کربلا آورد و به تبع ایشان همسران و مادران یارانشان در این آوردگاه خطیر، مردان خود را همراهی کردند. و این در حالی بود که شواهد نشان می داد این جنگ نابرابر امام حسین و

یارانش به شهادت خواهند رسید و مادران، زنان، خواهران، و دختران سپاه امام حسین در معرض اسارت قرار خواهند گرفت اما این امر باعث ممانعت امام حسین از حضور زنان در جبهه جنگ نشد.

یکی از بهترین نمونه های استراتژیک مشارکت اساسی زنان در گفتمان قدرت و سیاست، حضور تعیین کننده حضرت زینب(س) فرزند علی(ع)، زهرا(س) و نواده پیامبر (ص) در کربلا، در کاخ یزید، و در وقایع پس از عاشورا بود. حضور زنان در کربلا عینی ترین حادثه زندگی پیامبر و امامان بود؛ زنان تربیت شده ای که جلوه ای از اسماء جمالی خداوند، و کامل کننده مردان به عنوان مظاهر اسماء جلالی خداوند هستند. زیرا اگر قرار بود زنان به بهانه لطافت، عذوفت، و رقت قلب از صحنه سیاست حذف شوند، هرگز امام حسین آنان را در مهلکه های عاشورا با خود همراه نمی کرد. در حالیکه حضور استراتژیک عقیده بنی هاشم در کنار امام حسین و امام سجاد ضرورت حضور مهربانانه، ایثارگرانه و رحمت آفرین زنان را در بالاترین مقاطع سیاسی، در کنار مردان اعلام می کند. تاریخ گواهی می دهد پس از شهادت امام حسین زینب چون کوهی از صبر و ایثار و مقاومت، مجاهدت و شهادت عاشورائیان را به بهترین نحو به ثمر رساند و زنان دیگر نیز در این واقعه سیاسی، نقش حضور دفاعی، حماسی، و تشجیع کننده سپاه حق در مقابل باطل را ایفا کردند. زینب در اوج حضور زنانه اش در کاخ یزید و در پاسخ زخم زبانهای یزید فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً» که این کلام نشانگر مقام «فناى فی الله» زینب یعنی «سیر من الحق الى الحق بالحق» سفر سوم از اسفار اربعه است؛ که در این مرتبه عارف چیزی جز حق نمی بیند، و این همان مقام ولایی حضرت زینب است که سفر چهارم یعنی «سیر من الحق الى الخلق بالحق» را برای او ممکن می کند. بنابراین مقام ولی الهی نیز مقامی انسانی و فرانسیتی ماست. حضرت زینب در سفر چهارم از اسفار اربعه، با وجود حقانی اش تاریخ سیاسی اسلام را رقم زد و نشان داد که هماهنگ با قانون خلقت که زن و مرد را مکمل یکدیگر قرار داده است کلیه شئون اجتماعی و در صدر همه شئون، مدیریت سیاسی جامعه، بدون حضور استراتژیک و مادرانه زنان، ناقص خواهد بود و این امر به نقصان جامعه بشری خواهد انجامید. با مبنا قرار دادن آموزه های اسلامی می توان با حضور زنان در مدیریت های استراتژیک سیاسی، قدرتی تلطیف شده و عقلانیتی اخلاقی و عاطفی را به جهانیان عرضه کرد که کلیشه ظالمانه سیاستمداران اقتدارطلب را بشکند و صلح، دوستی، و احترام متقابل ملت ها به حقوق یکدیگر را جایگزین جنگ و خون ریزی، کند. در چنین گفتمانی از

قدرت و سیاست، محبت، ایشارگری، جمع‌گرایی و خیرخواهی نسبت به دیگران بر قدرت‌طلبی و خودخواهی، فائق خواهد آمد. همانگونه که پاملا اندسن (Anderson, Pamela) sue) در کتاب یک فلسفه دین فمینیستی جهانی را پیشنهاد می‌دهد که شاهد حضور مادرانه زنان در عقلانیت سیاسی است. وی معتقد است برای تحقق یک جهان خوب و عادلانه باید عواطف انسانی مشارکت داده شود؛ آرزوی عشق ورزی به یکدیگر و آزادی همه انسان‌ها از محرومیت و ستم به عنوان یک شور عقلانی (در سیاست‌گذاری‌ها و مناسبات قدرت) اصالت یابد تا بر اساس این شور عقلانی، مردمی که فرعی و حاشیه‌ای تلقی شده‌اند در متن جوامع قرار گیرند. (صانع پور، ۱۳۸۹: ۱۹۹) و همانگونه که «بل هوکس» (Hooks, Bell) ۱۹۹۰ می‌نویسد مدرنیته، امید، عشق، و آرزوهای جمع‌گرایانه زنان را نسبت به مهربانی و امنیت، به حوزه خصوصی محدود کرد در حالی که امید و عشق حقیقی نیاز به همگانی شدن دارد تا اشکال بهتری از ارتباطات اجتماعی طراحی شود (Hooks, 1990: 13) و این امر جز با حضور تعیین‌کننده زنان در حوزه عمومی و در سطوح سیاست‌گذاری‌های کلان ممکن نیست.

شایان ذکر است که ضرورت حضور زنان در قدرت و سیاست فقط جهت اعاده حقوق صنفی‌زنان نیست بلکه همه نظریه‌پردازی‌ها و عملکردهای سیاست خارجی و داخلی، نیازمند حضور فعال زنان است تا عقلانیت عاطفی، جمع‌گرایی، رأفت و محبت در کلیه شئون جامعه جاری شود و سرانجام مدیریتی صلح‌جویانه و رحمت‌گرایانه بر جهان حاکم شود.

۶. نتیجه‌گیری

به عقیده فمینیست‌های غربی فلسفه مردسالارانه غرب از یونان باستان تا دوره مدرن بر نظام سازی مدرن تأثیر گذارده است و فمینیسم در رویکردی پسامدرن مردسالاری غربی را مورد اعتراض قرار داده است.

فمینیست‌های غربی معتقدند ادبیات مردسالارانه تورات و انجیل خلقت زن را مقدمه اغوای مرد و سوق دادن او به گناه معرفی کرده است؛ که این امر در ادبیات مردسالارانه تأثیرگذار بوده و موجب حذف زنان از تصمیم‌گیری‌های کلان شده است.

در گفتمان قرآنی اما بر همسانی ذات زن و مرد تأکید شده است و نظریه انسان‌به‌عنوان جانشین خدا بر روی زمین فارغ از جنسیت زنانه یا مردانه مطرح شده است هرچند

مسلمانان نیز در رویکردی مردسالارانه و با ارجاع به برخی احادیث غیر موثق، زنان را از حضور تصمیم ساز اجتماعی محروم کرده اند.

تأکید قرآن بر نقش تکمیل کنندگی و آرامش بخشی زن برای مرد منحصر به حوزه خصوصی خانواده نیست بلکه در مورد حوزه عمومی جامعه نیز صدق می کند. براین اساس حضور عقلانی و عاطفی زنان در جامعه، مکمل حضور مردان است و به آرامش و رأفت در جامعه منجر می شود و مانع خشونت و تعدی در میان افراد جامعه خواه در صحنه ملی و خواه در صحنه بین المللی خواهد شد.

علاوه بر جنبه معرفت شناسانه آموزه های قرآنی، در جنبه وجودشناسانه نیز اسوه های زنانه قرآنی دارای عقلانیت، تدبیر، ایثارگری، حکمت و عطوفت هستند و از خشونت و استبداد رأی خودداری می کنند که این اوصاف، شایسته ترین صفات برای مدیریت سیاسی و اقتدار عاطفی در جامعه بین المللی می باشد.

گفتمان ارائه شده در این مقاله حاصل تعاملی هم افزایانه میان دیدگاه های ضد تبعیض و زنانه نگر غربی با آموزه های قرآنی است که حاکی از حضور عقلانیت عاطفی و صلح مداری زنانه در رأس نظام سیاسی و در کنار مردان است که مانع شکل گیری گفتمان های خشن و استبدادی در سطوح ملی و جهانی خواهد شد.

علاوه بر نمونه های قرآنی حاکمیت زن در سیاست، مانند ملکه سبا حضور عقلانیت عاطفی حضرت زینب (س) در عاشورا و پس از آن، و تأثیرگذاری این حضور در سیاست تاریخی و فراتاریخی اسلام، بیانگر ضرورت حضور زنان در عالی ترین سطوح قدرت و مدیریت سیاسی است.

کتابنامه

قرآن کریم

بهشتی، احمد، زنان قهرمان، انتشارات آیین جعفری، ۱۳۶۸

صانع پور، مریم، « فلسفه دین زن باورانه »، رهیافت های فکری - فلسفی معاصر در غرب، جلد ششم،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹

طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، کانون

انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۶۱.

محلّاتی، شیخ ذبیح الله، ریاحین الشریعه، دارلکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۶۸؛

- Alcoff, Linda and Potter, Elizabeth (eds). *Feminist Epistemologies*. London: Routledge. 1993
- Anderson, Pamela sue, *A Feminist Philosophy of Religion*, Blackwell. 1998
- Aquinas, Thomas.. *Summa Theologia*, trans. Fathers of the English Dominican Province. Westminster, MD: Christian Classics. 1981
- Nicholson, Linda j. & Potter, Elizabeth, *Feminism, Postmodernism*, Routledge, New York and London. , 1990
- Frazer, Elizabeth & Hornsby, Jennifer, *A Reader in Feminist Ethics* ,Blackwell, Oxford uk & Cambridge USA,1992
- Donaldson, Laura E. & Puj-lan, Kwok, *Post Colonialism, Feminism & Religious Discourse*, Routledge, New York and London. 2002
- Aristotle, *The Complete Works of Aristotle*. The Revised Oxford Translation, ed. Jonathan Barnes. Princeton, NJ: Princeton University Press. 1984 (1912-52)
- Mukta, Parita, *Upholding the Common Life: The Community of Mirabai*. Delhi: Oxford University Press. 1994
- Nietzsche, Friedrich. *On the Genealogy of Morals*, trans. Walter Kaufman. New York: Vintage Books. 1989.
- Pateman, Carole, *The Sexual Contract*, Cambridge. Polity Press, 1988
- Nusbaum, Martha. *Fragility of Goodness: Luck and Ethics in Greek Tragedy and Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press, 1986
- Lloyd, Genevieve.. *The Man of Reason: 'Male' and 'Female' in Western Philosophy*. London: Routledge. 1993 (1984)
- Green, Karen ,*The Women of Reason: Feminism, Humanism and Political Thought*. Oxford: Polity Press. . 1995.
- Mernissi, Fatima, ,*Women's Rebellion and Islamic Memory*, London, Zed Books. 1996
- Nancy Fraser, Nancy & Sandra Lee Bartky, *Revaluing French Feminism*, Indiana University Press, 1992
- Hooks, Bell, *Yearning: Race, Gender and Cultural Politics*, Boston, MA: South End Press.1990